

متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم با عرض سلام: بنده در کشور پاکستان برای پایان نامه کارشناسی ارشد در رشته فلسفه دارم مطالعاتی را انجام می دهم. چند پرسش برای بنده پیش آمده است که امیدوارم پاسخی عنایت می فرمایید: ۱. آیا صعود در ادراکات از حس به خیال و از آن به ادراک کلیات از طریق انتزاع صورت می پذیرد؟ ۲. اگر نه، الف. در بین این مراحل ادراک چه رابطه ای استوار است؟ چرا برای هر صورت خیالی، یک صورت حسی، و برای هر صورت عقلی یک صورت خیالی در نفس باید موجود باشد؟ چرا از موجودات قابل حس نمی توان صورت عقلی داشت بدون آن که آن را حس کرده باشی؟ ب. صورت های عقلی و خیالی چگونه برای نفس پدید می آیند؟ آیا کاوش فکری انتزاعی در آن به صورتی دیگر دخیل است؟ ۳. اگر بله، چگونه صورتهای کلی از ادراکات جزئی انتزاع می شوند؟ تا وقتی که من درکی از یک مفهوم کلی نداشته باشم مصادیق آن را نمی توانم از ادراکات متعدد جزئی اخذ کنم و مفهوم کلی از آن انتزاع کنم. مثلا، فرض کنیم انسان در ادراک حسی خود یک مستطیل سفید، دایره سفید، مربع سفید و مثلث سفید می بیند. ذهن او در مقایسه همه آنها، می بیند که همه ی آنها در یک جهت مثل هم هستند، و در یک جهت از هم متفاوت اند. آن جهت مشترک فیه را اخذ کرده جهات اختلاف را از آن حذف می نماید تا صورت کلی سفید بدست آید. اما اگر این طور است پس چگونه اول امر توانست جهات مختلف آن ادراک حسی را از هم تفکیک کند؟ معلوم می شود او از اول سفیدی را می شناخت که توانست سفیدی را در ادراک حسی خود از حجم و شکل و وضع آن تفکیک کند. و البته مهم تر، چگونه توانست از جریان ادراک حسی خود که آن چنان سیال است، صورت های مخصوصی را انتخاب کند که همه رنگ سفید داشتند تا آنها را با هم مقایسه کند؟ معلوم می شود او سفیدی را می شناخت که از آن جریان سیال مدام در حال تغییر، معدود صورتهای را برای مقایسه اخذ کرد که همه در این جهت مشترک بودند. و اگر این گونه است نمی تواند از این مقایسه آن مفهوم کلی را انتزاع کرده باشد. پیشاپیش از پاسخ شما کمال تشکر را دارم و از طولانی شدن سوال عذرخواهی می کنم. و از شما اجازه می خواهم که اگر پاسخ شما سؤالاتی دیگر ایجاد کرد، آن را نیز به شما عرض کنم.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱. مطالب، گسترده تر از آن است که بتوان در محدوده ی سؤال و جواب گنجاند. آری! ادراک حسی خود به خود بُعد خیالی انسان را فعال می کند و انسان وجه خیالی

محسوس را ابداع می‌نماید؛ با این حال از این جمله‌ی جناب صدرا غفلت نفرمایید که می‌فرماید: «هر علم حصولی، مسبوق به علم حضوری است» و از آن طرف نحوه‌ای از رابطه‌ی حضوری با آن صور در نفس ایجاد می‌شود. ۲. اگر با نگاه هستی‌شناسانه به محسوسات بنگریم، صورت عقلانی آن را نفس ابداع می‌کند. از طرفی جنس نفس ناطقه آن است که اگر به وجه خیالی آن محسوس نظر کند، صورت خیالی آن محسوس به ظهور می‌آید. ۳. به پیش‌فرض‌های ذهنی در این موارد باید فکر کرد که ذهن با آن پیش‌فرض‌ها حکم می‌کند که مثلاً آن اشکال سفید است. به همین جهت گفته می‌شود هیچ معرفتی بدون پیش‌فرض نیست. حال آیا این پیش‌فرض را ما با عنوان کلی فرض کنیم؟ یا اساساً در هر رابطه‌ی محسوسی جزء و کلّ در هم ادغام هستند یعنی هیچ جزئی بدون کلّ نمی‌شود، و هیچ کلی بدون جزء نیست. موفق باشید